اعترافات مردی که خود را مرتکب شده بود

نانام

اعترافات مردی که خود را مرتکب شده بود

نانام

چاپ نخست، تابستان ۲۰۱۵

عکس‌ها: سیامک غفاری

طرح‌ها: ایان مک هِنری

Eteraafaate Mardi

Ke Khod Raa Mortakeb Shode Bood

(a something)

naanaam

این کتاب را به دانیال نبی تقدیم می کنم.
خودش یک روز خاهد خاند.

پیشواژه

تمامی این کتاب در افشای دستانم نوشته شده: کارهایی که نکرده‌ام.

کارهای کرده در پاورقی‌ست.

مترجم گاهی هم اشاره‌ای کرده به اینکه شاعر بوده‌ام.

خواننده‌ی قبلی روی کلمه‌ی شاعر خط کشیده است.

.I

.

جستجویم را برداشتم و روانه‌ی نانام شدم. در نانام بنایی دیدم تمامن گلی، بغلش تمامن سنگی، آنورش مرمر، اینورش آهنی. مفتول را برداشتم و گفتم خارکسده حالا دیگه مفتول ورمی‌داری؟! بروس لی آمد و گفت نه. بچه‌ام آمد و گفت نه. ننه‌ام آمد و گفت نه. خودم آمدم. دیدم به جایی نمی‌رسم. جستجویم را زمین گذاشتم و از آن خوردم. سبک شدم. باز هم خوردم. سبکتر شدم. باز هم: تمام شدم. حالا دیگر گشتن بودم، خودِ گشتن. دیگران می‌آمدند مرا برمی‌داشتند و می‌رفتند به دنبال خودشان می‌گشتند. من هم وانمود می‌کردم که خوردنی نیستم...

(دانیال)

فراموش نمی‌کنم که هستیِ ما بر این کُره در چیزی پیچیده است سیاه مثل کیسه‌ی زباله، سفید مثلِ کیسه‌ی زباله، نارنجی و قرمز و زرد مثل کیسه‌ی زباله.

فراموش نمی‌کنم که رنگ function نیست و که function پشتِ رنگ پنهان است

CAPITALISM IS ALL FORM, ALL TERMINOLOGY!

یک روز داشتم می‌رفتم جنگ، جنگ برگشت، برگشتم جنگ!
یک روز برخلافِ روز به در گفتم دربان. گفت من قفل ندارم (یعنی سواد)
من اسم ندارم ولی می‌توانم اسمم را بردارم و روی میزِ رئیسم بکوبم
من دندانم ولی می‌توانم شیر بمکم به قید مع ع ع ع ع ع!

ماهی که می‌گیریم به‌دنبالِ کیرش نمی‌گردیم. ما را گرفته‌اند و به دنبالِ فلسمان می‌گردند!

فراموش نمی‌کنم که برای شنا کردن باید آب دانست
و برای ماهی‌بودن باید ندانست

….The search goes on

۲

فلسفه‌ی سیاسی من اینه: آنارکوفاشیسم.

آنارکوش اینه که می‌کنی دنبال سوسک و سوسک در می‌ره، می‌ره رو غذا، رو بچه، رو شعر، می‌جغه تو اتاق خاب و درس اونجایی که دیشب منیت ریخته رو زنت وایمیسه و می‌گه

اقتلونی اقتلونی یا ثقات انا فی قتلی حیات فی‌الحیات!

می‌گی: اِ، از کی تالا مولانا شدی جاکش! وتق!

تق!

فاشیسمش‌ام اینه: تق!

۳

یه وختایی می‌خوام بزنم زیرش، یه وختایی زیرش می‌زنه زیرم. دیگه نمی کشم. می‌رم سراغ وب سایتای ایرونی، انتخابات آمریکا، قیمت نفت! زده به سرم. سرمو می‌زنم. دیوار می‌گه چت شده؟ باز که سر رفتی از خودت! منو ببین! این‌همه هر روز کس و شعراتو می‌شنوم، هیچ به رو خودم می‌یارم؟ می‌گم کدوم کس و شعر؟! می‌گه دختری رو که دیشب گاییدی ۸۰ سالش بود، شعری رو که امشب نوشتی ۱۴ سالش. می‌گم خودشون می‌خاسن. می گه آره؟ مث من که قبلِ سقف، سقف می‌خاسم؟! چرت نگو، پاشو! پاشو به جای این حرفا یه کار مفید انجام بده. پاشو و این اتاقو یه خورده تمیز کن...

In Dust Rial

سه شنبه به تدریج تولید می‌شد
بیرون در گرسنگی و معده لواط می‌کردند
دوشنبه بود.

زنبیلی در دست وارد شد
غدد مغزی شب را روی میز گذاشت و گفت:
امشب کپسول فضا را در مقعد فروید فرو می‌کنم تا ستاره ها جنسی شوند

یک روز به عقب رفتم
و در تختی که پستان‌هایش را پرستیده بودم
دستانم را حذف کردم

با سبدی برگشت
گرسنگی و سه‌شنبه را روی میز گذاشت و گفت:
دیگر به روزه گرفتن نیازی نیست؛ دستانت تولید شده‌اند.

چهارشنبه بود.

۵

دیکتاتورها احمقند. استالین نمی‌دانست که هیتلر می‌خاهد حمله کند. هیتلر نمی دانست که نباید حمله کند. نتیجه؟ ۴۰ میلیون کشته!

آلمانی ها نمی‌دانستند که هیتلر خر است. خرها نمی‌دانستند که هیتلر آلمانی ست- رفتند آلمان به مقامات بالا رسیدند- بعد قاطرهای روسی آمدند همه را گاییدند. تاریخ!

کلمه روی صفحه ورجه وورجه می کند، شپش در مو. شپش در مو به هویت می رسد . ما در تاریخ. **شامپو! شامپو!**

۶

به خودشون که نمی‌گن: به ما می‌گن. مال خودشون مث بچه‌ای‌یه که با مامانش دعواش شده. مال ما مث بقالی‌یه که دس زده به اونجای بچه‌شون! ۸۰۰ ساله که دارن می‌گن دس نزن! ۸۰۰ ساله که داریم می‌گیم کی دس زد؟!

۷

سه جور در داریم: در کیری، در کونی، در قفل!
در کیری دری‌یه که باید هلش بدی واز بشه ولی ما می‌کشیم.
در کونی دری‌یه که باید بکشی واز بشه ولی ما هل می‌دیم.
در قفلم، قفله!

ما تو ایران هر سه نوع درو داریم:
در کیری‌مون دولته
در کونی‌مون ملته
در قفلمونم قفله!

۸

رایت اَفتِر دَت آی وِنت تو ماداگاسکار
و مثل منتقدی که زور می‌زند در اثر چیزی را پیدا کند که نیست به دنبالِ سفیدپوست گشتم. گفتند نداریم. گفتم پنیرچی؟ گفتند چرا. گفتم پس! و از حقوق سفیدان در مقابلِ سیاهان دفاع کردم (آدم‌خار بودند و می‌خوردند مادرجنده‌ها!) روولوشن کردم. قیمت‌ها را افزایش دادم، سیاهان را کاهش. مایکروسافت کاشتم، ویندوز داشتم، پول برداشتم، شدم عضو اتحادیه‌ی اروپا، با حضرت موسی دست دادم و بعد
یعنی رایت اَفتِر دُوینگ دَت
رفتم ونزوئلا...

Play

هیتلر وختی می‌خواس کس بکنه می‌گف هایل هیتلر. اوا می‌گف تو کس منم هایل؟! نگو! بگو سوسکِ سیا دوستِ دارم، عاشقتم، واسه‌ت همه کاری می‌کنم. ۶ میلیون که هیچ، ۶۰ میلیونو می‌ریزم تو کوره!

هیتلر کیرشو می‌کشه بیرون و می‌شینه رو تخت (تا چن ثانیه بعد اوا هنوز آه و ناله می‌کنه. هیتلر می‌گه کشیدم بیرون. اوا ساکت می‌شه). هیتلر می‌گه نفمیدم، از کی تالا ۶۰ میلیون شدن؟

اوا می‌گه چی؟--- چه می‌دونم--- همینجوری گفتم---

هیتلر می‌گه همینجوری که نمی‌شه! داری راجع به آینده‌ی بشر حرف می‌زنی.

و پا می‌شه از اتاق می‌ره بیرون

(کیر خابیده، کس هنوز خیس)

۱۰

(برای سیامک غفاری)

تو ونکوور دو چیز نیس: یکی آفتاب، یکی معرفت. بقیه‌ش هس. حالا منی که آفتاب دوس دارم و به معرفت بندم به من چه! یعنی به ماهی بگی آبو نفتی می‌کنیم ولی بقیه‌ش هس. می‌پره با همون کیر نداشته ش بکنتت!

Anti-Naanaam

ساعت ۷ جای روز را نواخت و ما بیدار شدیم. اولین بار بود که چشم می‌گشودیم. جهان حرف می‌زد ولی ما توان شنیدن نداشتیم. سه بار خود را از سر تا پا شمردیم و با هر انگشت قدری به حقیقت نزدیکتر شدیم. کسی گفت "اینک"، ولی ما "آنجا" شنیدیم. راهی به سوی خورشید نداشتیم. نردبان را تا لامپ بالا کشیدیم...

۱۲

مسابقه گذاشته بودند: معنی کردن مدرنیته.

یکی گفت مدرنیته عقابی‌ست که اسهال گرفته است. ۱۰ دادم

یکی گفت مدرنیته آشیانه‌ی عقابی‌ست که اسهال گرفته است. ۱۴ دادم

یکی گفت مدرنیته بچه‌های عقاب‌ند در آشیانه‌ی عقابی که اسهال گرفته است. ۱۷ دادم

یکی گفت مدرنیته عقابی‌ست... که پیرمردی بلند شد و گفت: این چرندیات چی یه آقا! مدرنیته چه ربطی به عقاب داره؟...

گفتم به به! و ۲۰ دادم.

۱۳

خارکسُده ۴۰۰ نوع مختلف داره! مارو می گم. هر چی خطرناک تره نوعش بیشتره. کوسه ۵۰۰ نوع داره! آدم ۸۰۰ نوع!

ACADEMIA

آب در وان حمام به شدت اومانیست است.
حالا ببرش دریا-
در خودش می‌شاشد!

۱۵

آیا تاکنون به وسیله ی پدر یا عموی خود گاییده شده‌اید؟

اگر شده‌اید لطفن ایمیلی بزنید به

Islamic Republic of Iran@2013.com

اگر نشده‌اید لطفن ایمیلی بزنید به

Islamic Republic of Norway@2013.com

ولی نه، من جدن معتقدم که آزار

حاصل جداسازی تکست از کانتکست است.

وان حمام-

کوسه را درش بیندازید و بپرسید:

آیا تاکنون به وسیله‌ی آب گاییده شده‌اید؟!

۱۶

قابم بگیر تا عکس شاد بشه.

گاری کوپر. صلات ظهر قشنگتر ازماجرای نیمروزه. یه چیزی توش صدای شمشیر می ده- دو تا شمشیر- سه تا- و بعد یه کلت- بگو Shotgun.

طلاقم بگیر تا زندگی مشترک بشه.

خانوم خاهش می کنم ایرانی بازی در نیارین. چقد حسابگرین، چقد بسته! یه خورده بی خیال شین- فقط پوتین سرباز نباشین، یه مدتم بشین دمپایی هیپی.!

مرگم بگیر تا..... نه، این یکی فقط!
دردم بگیر!

۱۷

مردسالاره ولی کس داره
دوبوار و فوکو رو هم خونده
ولی هنوز کس داره!

۱۸

آریاییِ خارکسّده! این همه جا تو دنیا، پا شده رفته فلات قاره‌ی ایران! آخه جا قحطی بود مادر جنده؟! استان فارسم شد جا؟ کردستانم شد جا؟! خراسان؟!! از اولم کس خُلی تو ذاتمون بوده. عرب اومده گاییدتمون کس خل تر شدیم- بعد مغول. حالام که خودمون داریم خودمونو می گایم (رسمی!). اینه که نه، گفتم نه، هیچم عجیب نیس که هنوز دستامونو رو به آسمون بلن می‌کنیم و می‌گیم نجات بده!

۱۹

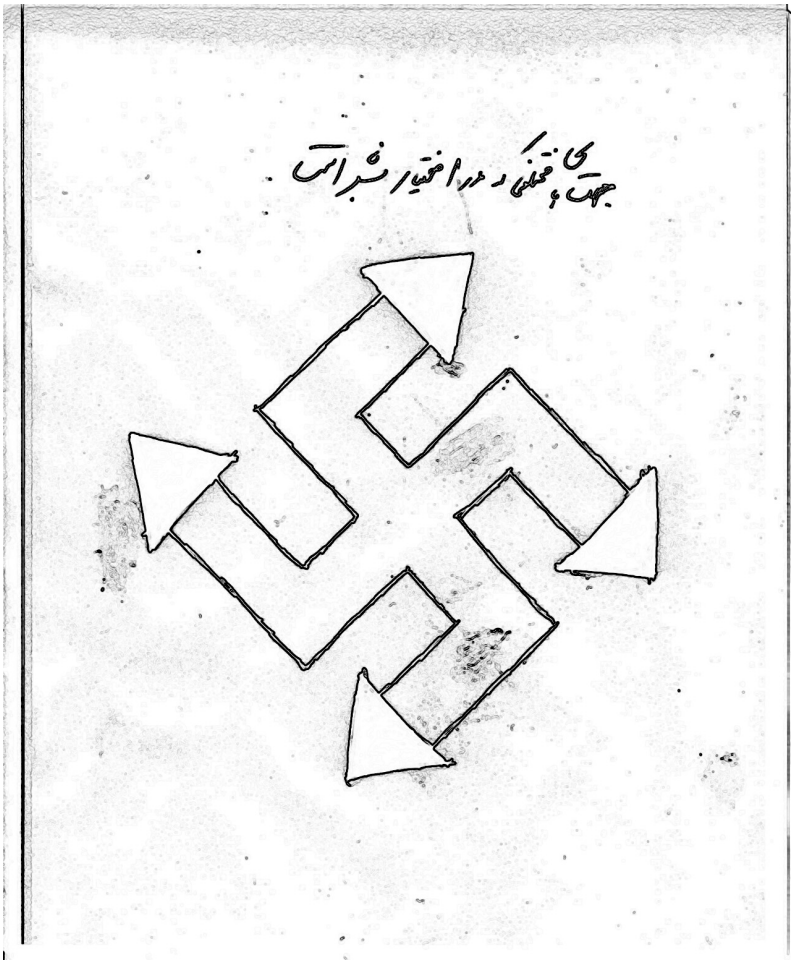

۲۰

نشسته‌ام در طاقچه‌ای که اتاق تلقی می‌شود ومدادی که ستون. خودم را به ستون می‌مالم و به پایم سرکوفت می‌زنم. پا می‌گوید: وظیفه‌ی من وظیفه‌ی ستون نیست: من عضوی زنده‌ام! می گویم: خفه! و می‌مالم. موش می‌گوید «ساکت! سیاستمدار دارند می‌آیند» – و ساکت و سیاستمدار می‌آیند! بعد همه حباب می‌شویم بعد یادم نیست چه اتفاقی می‌افتد بعد همه سکوت می‌کنیم و من اسمم را می‌شنوم و از خاب می‌پرم و خوشحال می‌شوم که خاب بوده‌ام و از طاقچه پایین می‌آیم و پایم را می‌گذارم و مداد را برمی دارم و می‌روم

۲۱

یکی از جزییات آسمون به این بزرگی منظومه‌ی شمسی‌یه. ما جزو اون جزییم. حالا اینا رو به سوسک بگو. نمی‌فهمه! می گه مو آبشی، مو خلا! برای سوسک "جز" یعنی... چه می دونم...آمیب!.. نه، حتا اونم گنده‌س...

حالا اصلن چی می‌خاسم بگم؟... اینقد کس و شعر گفتم که یادم رفت...

۲۲

می‌خاهم کیرم را به سمت محتوا ببرم. قبلن فرمالیست بود، حالا فرمالگاییست است. می‌گویم اسپرماتوزویید، که یعنی اسپرم من تو رو زوییدا! هم فرم و هم محتوا. هم بچه، هم فردا، هم سوسیالیسم. یک جمله، فقط یک جمله. یک کیر و دو جمله. محتوا یعنی این: سه جمله!

۲۳

(برای آرش بذال)

شدیدن معتقد بود که اعتقاد خطرناکه. اونقد معتقد بود که شد یه کوسه تو آکواریوم (با املاح معدنی). صابخونه‌شم شد یه ماهی کوچولوی مارکسیست که هر شب پولکای ریخته‌شو بهش می‌داد و آروم براش می‌خوند:

دیدی کونت نِهادُم؟

دیدی کونت نِهادُم؟

۲۴

آمریکا ببره، ایران گربه. هر دو گربه‌سانانیم- فقط یکی بیگه، یکی اسمال. مسئله جزیی‌یه. جزییاتی. هر دو پنجول داریم و خنجول داریم و حبه‌ی انگور داریم. نه! حبه‌ی انگور بریتانیای کبیره که اگه گفته بودن بریتانیای کیر من دختربازی‌یامو ۵۰٪ کاهش می دادم. اعتراض باید از خود آدم شروع بشه----

۲۵

حضرت علی اوبامای زمانش بود. بعد بوش شد!
این کس و شعرا چیه پسر! چرا نمی‌ری شعرتو بنویسی؟ علی آقا، مواشو بکش! پیمان خان، ویشگونش بگیر!

پ
افقهای پیشین را دیدن شهامت می خواهد . وگرنه دنیا پر است از انقلابیونی که در جوانی آلزهایمر دارند و به فکر رفتن نیستند. این که ما مانده ایم و اراده داریم فکر خطرناکی است. بعد یک روز ناغافل غبار می شوی و می روی بی آن که آماده باشی. نام این گونه رفتن زوال است.

ع
من خوش بینی و کنشخواهی مورد نظر نانام را هم می ستایم و هم خودم تا حدودی مایل به آنم. ولی نمی توانم وقتی آن را در قالب های گنده می گذارد درک کنم. دیگر اینکه این ترکیبی که گاهی از نیچه و گاهی از بودا و گاهی از مسیح می سازد، که من رد هر سه را در همین چند جمله ی این ایمیلها می بینم، مرا کاملن گوزپیچ می کند. این جور به کول اینها سوار شدن، یا از اینها کولی گرفتن آدم را بدتر زمین می زند رفیق.

- ببخشین آقا، ما گیج شدیم. این کدوم فیلمه؟
- این فیلم نیست احمق خر! این نقد فیلمه!

.II

.II

منم بازی!

پَسَم مِ
مَسَم دِ
رِ

رَم زدایی

رَسَم نِ
یَسَم سِ
تِ

۲۷

شاع را

یران یتر

کیب مضح

کیست مثلبا

رانیست که ریوض عه وا

ایستاده و نمی داند ببارد یا نه.

Discourse

باغچه گل‌هایش را
عوضی گرفتی آقا!

آسمان ابرهایش را
عوضی گرفتی آقا!

دریا ماهی‌هایش را
آقا! آقا!

رابطه با زبان

(۱)

تو ساعتِ ساعتیت زدم تو کون تابعیت.
یُخ بیندار چونگولی!

(۲)

رابطه‌م با زبان همونه که با زن.
یُخ بیندار چونگولی!

(۳)

یُخ بیندار چونگولی!

۳۰

۱

تهی قالبِ ترس است. قابِ ترس. تا رو دیواره فرقی نمی‌کنه اِل چه باشه یا میکی ماوس.

۲

یك چیزی حالیش نیس. یك یکه. درخت یکه. ترس یك. قابِ ترس دوه، اِل چه دو. موسیم آبور دَندا مانده!

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

موسیم = از چیزی آن‌قدر برداشتن که منفی به جا بماند

آبور = درك داروینی از هستی

دَندا = بالارفتن از چیزی که در واقع پایین است

۳۱

الف.

کلمه یعنی ترس. همیشه همان. لامپی که شکسته و لیوان استفاده می‌شود.

ب.

کلمه یعنی ترس. بالا بردن ساختاری پنجر که از لاستیک به لاستیک در لاستیک. فیس‌س‌س‌س‌س!

پ.

کلمه یعنی ترس. پستان را غده دیدن. یکی یک کیلو. کشیدن. پُک!

۳۲

زبان برای انسان مثل هین است برای خر. باید در موارد خاصی به کار رود. کار زبانی، اعم از فلسفی، سیاسی و ادبی چوب است در کون خر. نباید به کار رود. باید نکار رود. سه تار رود. با فشاررررا!

۳۳

هیچ چیزی را نمی‌شود فقط نوشت. به این که رسیدی می‌فهمی که کلمه بودن بر کاغذ، خارجی بودن است در آلمان. و فقط دو جور خارجی در آلمان زندگی می کند: خارجی‌یی که مجبور باشد و خارجی‌یی که کس‌خل باشد!

۳۴

فارسی زبان خط خوردگی‌هاست
زبان دختری که به زور لختش کرده‌اند

ساده است نوشتن به این زبان
و سخت!

دکانی به اسم ادبیات

Now you can say that I've grown bitter
But of this you may be sure
The rich have got their channels
In the bedrooms of the poor
And there's a mighty judgment coming
But I may be wrong

دی دیم دیم دیم دی، دی دیم دیم. گفت و ما TV رو با نگاهامون کردیم. رفتیم تو برفکش و همه سریالا رو «رو سریال» کردیم. ببخشین آقا، معروفیتتون چنده؟ نوبل گرفتین؟ هنوز منتظرین؟

ماهی می گرفت. پرسیدم خرچنگتون چنده؟ یه سال بعد تو استکهلم یه میلیون و دویست هزار خرچنگ بهش جایزه دادن. پیشنهاد کردم به هرکدوم از اون خرچنگا یه میلیون و دویست هزار شاعر و نویسنده جایزه بدن. گفتن غذا خوردن خرچنگ حال آدمو به هم می زنه!

۳۶

فقدان گل می شود گلدان!

دیروز در شهرشان قدم می زدم
دیدم شاعری دکان زده و روی ویترینش نوشته:
حرف زده شده پس گرفته نمی‌شود!

شعر

آسفالت شدن و قدم زدن.
نه گفتن به ترافیک (به اسم خیابان)
به راننده (به اسم ماشین)
به هُرمُن (به اسم کیر).

Line omitted…

۳۸

ولی لیوان لیوان است و دست دست
و فقط روی کاغذ می‌شود دست را به لیوان داد تا بنوشد.

تا کمر در کروکودیل هستم
و می‌گویند عکس بگیر!

۳۹

به یه بابایی گفتم اگه نردبون نشی این سیخو می‌کنم تو کونت! نردبون شد و از خودش بالا رفت.

شعر اینجوری کشف شد.

من که هنوزم بهش می‌گم سیخ!

در کنیا

شاخم را دیدم که دم درآورده بود و می دوید

مع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع!
مع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع!

گرفتمش و به قیمت دو عاج رساندمش به تورم. تورم گفت: عاج؟! عاج از کجا آمد؟ گفتم: همینجوری، شعر است. گفت: همینجوری که نمی‌شود پدرآمرزیده، چوب می‌کنند در کونم!
و به دو از شعر بیرون رفت.

۴۱

ساموئل بکت ۴۰ سال پیش مرد
من ۴۰ سال پیش به دنیا آمدم
وقت رفتن دست‌هایمان به هم خورد

۴۲

به یه شاعری توضیح می دادم که دلفین نمی‌تونه ادای ببرو در بیاره. نمی‌فهمید.
هی دلفینا رو از تو آب در می‌آورد و خط خطی می‌کرد و می‌فرساد جنگل.
بیچاره‌ها می‌مردن و اونوخ می‌نالید که کسی شعراشو نمی‌فهمه!

۴۳

شاعر یک کلاغ است که ادای عقاب درمی‌آورد. باید یک عقاب بود که ادای کلاغ دربیاورد.

در بالماسکه ـــــــ غرب

یا بین کلاغ‌ها ـــــــ در شرق

بعد هم باید مرد

و برگشت بین عقاب‌ها.

.III

.III

۴۴

بی کلید از در گذشتیم
آنسو هگل و کاهگل هر دو، سه چیز بودند
فضا انباشته از دفع و آفت بود
تو هنوز نیامده بودی.

دعا کردیم
واژه وداع را پستان گذاشتیم
و آرام
از دهان یکدیگر گذشتیم.

۴۵

سر می روم از خودم
از سرم که اردوگاه اندیشه‌های اجباری‌ست
از فرودستی‌ام
خانه به دوشی‌ام
میان مردم قحطی و آدامس خروس نشان
و از مرگم
که فریادم می‌شود
آنگاه
لب فرومی‌بندد.

من امشب می‌خاهم جسمی دیگر بگیرم
من امشب می‌خاهم جایی دیگر بمیرم

۴۶

تا دیروز لولو بود- امروز هاپوِه.
می‌ترسیدم. می‌گفتم دس بزنم جیزه می شم. حالا فقط بازی می‌کنم.

امروز خسه شدم. هم گوشش کنده شده، هم قوه‌ش تموم شده دیگه واق واق نمی کنه.

می‌رم بخابم.

دور بعد وقتی بیدار شدم نوع ایرانی‌شو نمی‌خام خدا- لطفن!
از یه نژاد دیگه باشه، با یه دم سیاه.

۴۷

دو سال است که هر روز درد دارم. گاهی ده درصد، گاهی صد

دو سال است که هر روز به سوی خدا می‌روم و خدا عقب می‌رود، عقب‌تر،آنقدر که از لب بام می‌افتد

شیطان خودش را تکثیر می‌کند- مثل سلول سرطانی
خدا ولی نه، می‌خاهد پاک و تک بماند: به موتزارت گوش می‌دهد، نقاشی می‌کند، کی‌یرکه‌گارد می‌خاند- و وقتی که جمله‌ای از خاطراتش به اعتراض دفتر را ترک می‌کند
عقب می‌رود
عقب‌تر
آنقدر که از لب بام می‌افتد

۴۸

من هر صبح مسایل بشر را با این اقلام در میان می‌گذارم:

۵۰ گرم پنیر

یک قالب کره

یک بسته نان

۲۰۰ گرم گردو

چی می‌خوای؟ هیچی.

من هر صبح اقلام زیر را با بشر در میان می‌گذارم:

قلب از کار افتاده

معده‌ی سوراخ

مغز کند

پای شل

چی می‌خوای؟ هیچی.

Fucked Up

از من اسمم می ریخت. ریختن از اسمم خوشش آمد. دوست پسر دوست دختر شدند. اتاقی کرایه کردند و زندگی شروع شد. ولی زندگی مادرِ جنده‌ای داشت که در اتاق بغلی زندگی می‌کرد و از من خوشش آمده بود و هر صبح دزدکی مرا می‌ریخت و می‌خورد.

آنقدر ریخت و خورد که تمام شدم.

حالا اتاق در ما زندگی می‌کند و گهگاه می‌آید و دست اسمم را می‌گیرد و به اتاق بغلی می‌برد.

۵۰

قطعه‌ای از یک خابم که هیچکس در ازای یک میلیون دلار هم حاضر نیست ببیند. ولی روحیه‌ی فلسفی‌ام خوب است. عشق بازی زیر تخت انجام می‌شود و من روی تخت انتظار بازگشت همسرم را می‌کشم...

۵۱

بابام می‌گف سپورِ خوب بهتر از دکترِ بده. می‌گفتیم Wow! هر چند اون موقع از انگلیسی فقط This و That بلد بودیم.
-پدر جان، چرا سوراخ هنوزهم نیامده؟ و چرا مار هنوز در سوراخ است؟ و چرا سوراخ و مار و هم و هنوز را با هم سوزاندیم؟ درخت را مادربزرگ کاشته بود!
-خب، مادربزرگ هم طرح‌های جنگیِ خودش را داشت. W.C مخففِ Winston Churchill بود و مادربزرگ عاشقِ Churchill بود- ولی هیچ توالتی فرنگی نبود، پس درخت کاشت و ما سوزاندیم!

- شب به خیر حسین جان
- شب به خیر

ماچ ـ کلیک!

۵۲

درختی داشتم با خ. وسطِ حیات. ط هم آمد. گفت غلطِ املایی. گفتم. نگفتم. خخخخخ. می‌خاستم تُف کنم. گفت می‌شود غلطِ انشایی!

۵۳

تخمی‌تر از امید نیست. بندی که امیدوار است روی رخت نمی بیند. رختی که امیدوار است خیس می‌ماند. اتو را امیدوار کن، می‌سوزاند.

شاید، بعد، اگر---

What a fucking story!

۵۴

درخت را به رنگ سبز کاهش دادم. کت و شلوار پوشید، TV پوشید ، Airlines پوشید، برگ‌هایش را تراشید، دری برای خودش گذاشت و خارج شد.

۵۵

گفتم نمی‌تونم راجع به درخت بات حرف بزنم تو ۳۵ بهار رو دیدی من ۴۴ زمسونو

گف نگران نباش خر بودن تو از من پالون نمی سازه

گفتم درسه

وازدواج کردیم

۳ روز در ایران

۱. سر فرصت می‌شود همه‌ی برگ‌ها را
۲. شمردن هم به هر حال
۳. پیوندتان مبارک!

چینی

برگشتم و تولدم را دوباره شروع کردم. ۳۵ اتفاق را عوض کردم (۵ افتاده، ۳۰ نیفتاده. بعد لخت شدم و با ۳۶می فاکی فاکی! ۳۷می به دنیا آمد. بزرگش کردم. حالا با ۳۸می فاکی فاکی!...

۵۸

چه‌گوارا فقط یه دس لباس داشت، من فقط یه دس جسم دارم. بیا عوض کنیم ارنستو! من جسممو می‌دم لباستو می‌گیرم، تو لباستو بده جسممو بگیر. اونوخ می‌ریم بولیوی. تو هر کی‌یو دیدی بگو بریم جنگل کس بکنیم، من هر کی‌یو دیدم می‌گم بریم خونه انقلاب!

.VI

.VI

۵۹

ترک کردم خودم را. چمدان به دست کنار جاده ایستاده بودم که ماشینی. رفتیم تا رسیدیم. ایستاده بودم در کناری و تماشا می کردم خودم را. کتابی می‌خاندم به اسم دام. **I SAID IT WAS ALL A JOKE!** . چمدان را باز کردم و دیدم که پاسپورتم. برگشتم. به خانه که رسیدم هنوز خانه بودم. در را که باز کردم رفته بودم (دویده) به دستشویی و در آینه ...

هیچ اثری از من در چهره‌ام نبود.

LAMA

نشسته بود. نشستن هم نشسته بود.
چای می‌ریخت و می‌خورد. حرف نمی‌زد، نگاه نمی‌کرد؛ فقط چای می‌ریخت.

ساعتی بعد-

نشستن‌اش را جمع کرد و سرش را برداشت:
فردا نیامدنتان را هم بیاورید.

دلفین‌ها

اگر زبان داشتند
به زندگی می‌گفتند «دلفین».

ندارند. ما داریم.
می‌گوییم «آکواریوم».

۶۲

تلاش موضعی پست است. سگ تلاش نمی‌کند
حتا وقتی که عرق می‌ریزد.

۶۳

من طولانی‌تر از سفرم هستم.
راه را بسته‌ام به خود و یدک می‌کشم
مقصد:
نگاهی به پشت!

۶۴

زندگی کُرست است. پستان به خود آدم برمی‌گردد

۶۵

به زن که نگاه می‌کنی می‌فهمی که شعر یک چیز مصنوعی‌ست

۶۶

۷ میلیارد بعلاوه و منها داریم و فقط دو مساوی: یکی مسیح، یکی بودا

۶۷

اگر شغال می‌توانست بنویسد مثل من می‌نوشت. مثل من هم می‌نویسد. فقط تفاوت لهجه داریم.

شغال می‌گوید شغالیمو آبیمو شغالیمو

من می‌گویم شغال در شغال آب می‌خوریمو

او می‌گوید شغال نیزتشنه می‌شود و آب می‌خورد!

نزدیکی‌ام به شغال بیش‌تر است. نزدیکی مسیح هم بیش‌تر بود. زبانم لال، به گمانم اصلن شغال بود. آدم‌ها را دیده بود. من هم دیده‌ام

۶۸

علی می‌گه من با دین مساله دارم. می‌گم نداری: با نهاد دینی مساله داری. سیبُ کردن آب میوه، کس شعر کردن توش، دادن خوردت، مریض شدی. حالا می گی من با سیب مساله دارم!

۶۹

دیروز کسی در خیابان به من دستشویی تعارف کرد. گفتم نیازی ندارم. گفت: اگر نداشتید، یکی مثل من داشتید. به نظرم حرف عمیقی آمد.

۷۰

اگه خدا قبل از خلق آدم با من مشورت کرده بود می‌گفتم ساده‌ش کن، ساده‌تر!

اینهمه کس شعر نکن توش. خارکسده! ۶۰۰ جور واکنش شیمیایی تا یه وعده غذا!

یه وعده غذا و ۶۰۰ جور واکنش شیمیایی!

۷۱

خدا رو بردم باغ وحش و خودمو نشونش دادم. گف چرا خال خالی شدی؟ گفتم: خال خالی‌یه نویسنده‌س: من خط خطی‌ام!

.۷

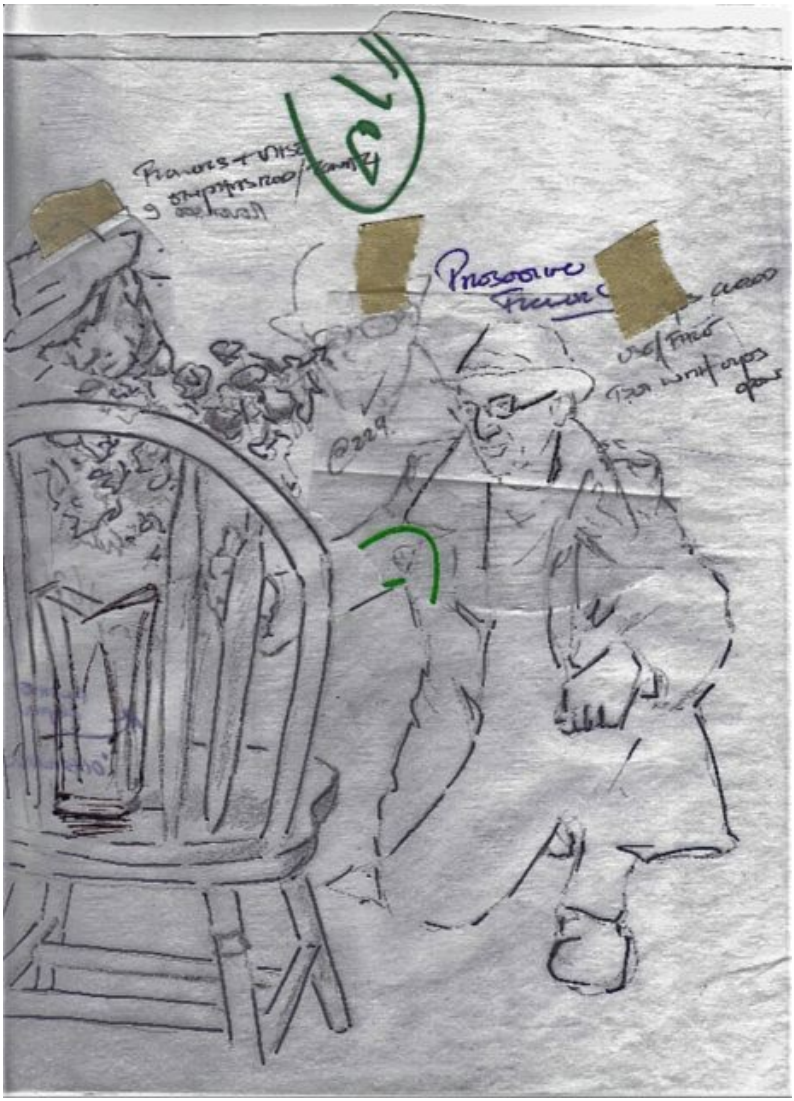

.۷

۷۲

"برای گل انار"

تو آدم جالبی هستی. اگه یه کارمند باهات بخابه دیگه پشت سر رییسش بد نمی گه. اگه یه رییس بخابه دیگه به کارمندش شک نمی کنه.

تو مرکز تجارت جهانی هستی قبل از اینکه سیاسی بشه.
تو داستین هافمنی قبل از اینکه تو فیلمای بد بازی کنه.
تو فلفلی تو غذای هندی. از اون تندا!
تو من هستی قبل از اینکه خودم بشم
یا خودمی
قبل از اینکه "من" بشه.

تو یه خدای جسم دار بی‌کله‌ای!

دوستت دارم
حتا وقتی که نیستی
و حتا نیستی
تا بگم دوستت دارم.

۷۳

۱
بار. ویسکی. سکوت. نگاه. نگاه.
-اهل کجایی؟
-اهل مملکتی که شاعراش سیم خار دارن
–باید جای جالبی باشه. ویزام می خاد؟

۲
با هم مشروب زدیم. بعد رفتیم بیرون هوا زدیم. ۳ مارس.

۳
کتابمو گذاش رو میز.
-کاش می‌تونستم بخونمش.
-می‌تونی. در واقع فقط تو می‌تونی.

۴
بعدِ رختخاب سینه هاش بزرگتر بود. خمیازه کشید. گفتم ما به این می گیم ها که که! خمیازه شو گذاشتم تو دهنم و کشیدم. کیرم دوباره پا شد

۵
چشمامو که واز کردم رفته بود

روی میز
کنار لبخندش به خط من
سیم خارداری بود...

۷۴

گل انار (۲)

سمت تو سوی "دوستت دارم"، سمت من سوی "می‌دانم"...
ولی نه، نمی‌دانی!

۷۵

این همه قلب معیوب
و فقط یک تعمیرگاه:
عشق!

۷۶

تهی لیوان خالی نیست، صفحه‌ی سفید، شعر ننوشته
فاصله نیست، لب‌هایی که به هم نمی‌رسند
پاک شده نیست، گذشته، پا گذاشتن در خانه‌ای که در آن ترکت کرده است

تهی چیز دیگری ست---

دشنامی شاید
از دهان در رفته، به احساس زخم زده و در سکوت فرو رفته
آنگاه که گوشی را برمی داری
تا بگویی مرا ببخش.

.IV

.IV

آیرو ۱

رو شونه‌ی چپته، راستش نکن. وقتی می‌شینه علاقه‌ای به تغییر جهت نداره. داشت، اسمش مرگ نبود: زندگی بود. زندگی‌ام البته علاقه‌ای به تغییر جهت نداره- ولی خب، مث دوس دختر سابقم اونقد حلیم و راه بیاس که تو ذوق کسی نمی‌زنه.

رو شونه‌ی چپته. وختی می‌خابی مواظب باش لِهش نکنی. اونم در عوض
وقتی پاشدی
یه فرصت دیگه
واسه آدم شدن بِهت می‌ده.

۷۸

هیچ اثری از مرگ من در تو نیست. تمامن قرنطینه!
می‌آید، سوار می‌شویم، می روی.
جاده‌ی سوم. می‌گویم اینجا گاهی آسفالت خم می‌شود
می‌گویی تو در سطر قبل ماندی، نیامدی.

۷۹

مرگ سه قدم برمی‌دارد دو قدمی من خیزی بلند رد و بدل می‌شویم

۸۰

حضور مرگ در زندگی شاعر لغوی‌ست و این یعنی اینکه حضوری ندارد. مثل شک که در زندگی سگ حضوری ندارد و من که در زندگی تو.

با این همه دلم می‌خاست که تو باشم.
واق واق می‌کنی. واق واق می‌کنم تا بگویی شاید او هم.

۸۱

زندگی دستکش است
و دست، مرگ.

۸۲

زندگی‌ام را مرگ تورقی می‌کند و می گذارد در قفسه.
می‌گویم کتابی نوشتم.

۸۳

حقایق نگفته‌ی بسیار. ظرف های نشسته. آبِ کم.

فروخته‌ام
جاذبه را به نیوتون
گردش زمین را به گالیله

و نشسته‌ام
تا بگویند

دیگر به تو ربطی ندارد